



# زندگی و اعدام داکتر کریم یورش

## مقدمه

انسان در زندگی اجتماعی اش گاهی چنان تحت فشار حوادث تاریخی قرار میگیرد که احساسات انسانی اش او را مجبور می سازد که تمام مظالم اجتماعی و چشم دید خود را بدون ترس و ملاحظات سیاسی آنچه دیده و احساس نموده بیان نماید.

گر چه من کدام مورخ، نویسنده و ژورنالیست نیستم، ولی احساسات مجبورم ساخته آنچه در جریان حوادث کودتای ثور ۱۳۵۷ دیده و احساس کرده ام شمه ی آنرا بنگارم. باشد تا حکم وجدان را لبیک گفته و برای نسل جوان خاطرات آزادی خواهان را باز گو کرده باشم.

از جمله ی صد ها مبارز که در راه استقلال، آزادی و ارزش های والای معنوی جان های خود را فدا کرده اند، یکی از آنها **داکتر عبدالکریم یورش** می باشد که مردانه وار جان باخت. ولی سر تعظیم به استبداد فرود نیاورد. همچون محمودی ها، بختیاری ها و نیزک ها که جان دادند و سرزمین خویش را معامله نکردند.

با اینکه هنوز هم نام نامی یورش در ذهنیت ها تا حال درخشندگی خاص خود را دارد؛ اما گذشت زمان خواهی خواهی بسا واقعیات پدیده ها و شخصیت های را که در باره آن ها مشخصا تحقیقی صورت نپذیرفته و اثری بر جا نمانده کم از کم در هاله ای فراموشی فرو خواهد برد.

لهذا خواستم اگر چه چند سطری هم شده بطور یاد بود از زندگی پر ماجرای داکتر کریم یورش بنگارم تا باشد که یاد او را در خاطره ها زنده دارم و علاقه خویش را نسبت به او ابراز نمایم چون یورش الگوی زندگی من است.

مرد نمیرد به مرگ مرگ از او نام جست      نام چو جاوید گشت مردنش آسان کجاست

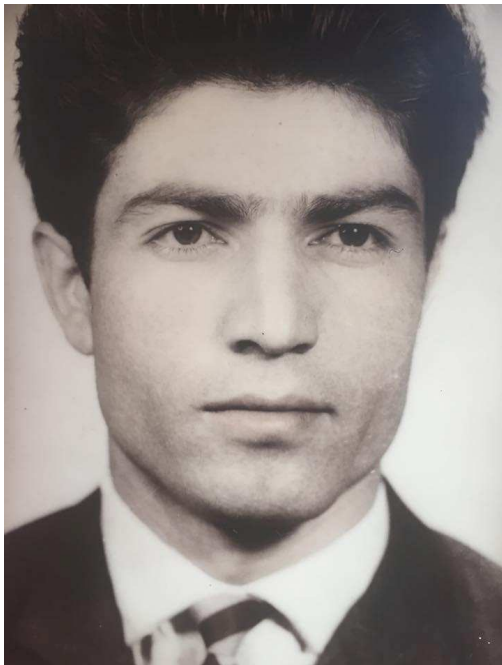
## زندگینامه

عبدالکریم یورش فرزند حاجی غلام غوث در قریه بلند آب چکان مربوط ناحیه ششم شاروالی هرات باستان به سال ۱۳۱۸ خورشیدی دیده به جهان گشود. پدرش انسان با شخصیت و علم پروری بود. زاده ای دیار جامی و انصاری و مادرش نیز زن با تقوا و پرهیز گاری از سر زمین کوهستان قریه خم زرگر مربوط ولایت کاپیسا افغانستان بود.

عبدالکریم یورش دارای سه خواهر و دو برادر بود بنام های حاجی محمد یاسین شورش و داکتر مبین شورش. از طبقه متوسط جامعه، پدرش دکان داری میکرد و از آن راه برای تحصیل فرزندانش امرار معاش مینمود. بدین گونه در حصه ای تعلیم و تربیه فرزندان خود کوشا بود.

عبدالکریم در سال ۱۳۲۵ به مکتب ابتدائیه سلطان غیاث الدین غوری در هرات پا به عرصه ای تعلیم گذاشت و در همان لیسه درس و تعلیم را تا صنف دوازده ادامه داد. بدین سان در سال ۱۳۳۷ به اخذ شهادتنامه نایل گردید. پس از آن شامل امتحان کانگور گردید. چون شایستگی اش از دوران ابتدائیه زبان زد استادان مجرب آن زمان بود امتحان کانگور را به موفقیت سپری نمود. یورش در زمان سلطنت محمدزائی ها شامل دانشگاه کابل گردید و در سال ۱۳۳۹ از دانشکده ی طب دانشگاه کابل فارغ التحصیل شد.

در آن زمان، نظر به قوانین نافذه کشور فارغین دانشگاه باید مدت یکسال را در ارتش به صفت افسر احتیاط خدمت می نمودند. داکتر یورش مدت شش ماه را در غند تعلیمی پلچرخ و متباقی را در فرقه ی ۱۷ پیاده هرات خدمت نمود. پس از پایان دوره سربازی رهسپار ولایت کابل شد. در آن جا از طرف وزارت صحت عامه آن وقت به صفت داکتر در بخش عاجل شفاخانه ای ابن سینا کابل توظیف گردید.



یورش با علاقه مندی و شایستگی برای مردم خود خدمت نمود. هیچگاهی هموطنان خود را بنام پشتون، هزاره، تاجیک و ازبک نمی شناخت و برای انسان خدمت میکرد. یورش پس از مدتی در جاده میوند کابل معاینه خانه گرفت و برای تداوی مردم خود شب و روز کار میکرد. همیشه مدد گار مردم بیبضاعت بود. سلوک و همدردی صادقانه این شخص به سرعت او را در شهر کابل و دیگر ولایات کشور مشهور ساخت.

صراحت لهجه اش، ارزش اجتماعی او را آشکار نموده بود. همیشه نقطه های انتقادی و انتباهی ایراد می نمود و از طرف ملت حسن استقبال میکرد. یورش همیشه بی پرده سخن میگفت و از کسی باک نداشت چون حرف ها اش صادقانه و بی ریا بود بدین منوال برای خائنین ملت و کشور هضم آن مشکل ساز بود.

یورش همچنین یکی از صاحب نظران در امور سیاسی کشور بشمار میرفت. تا اینکه میر غلام محمد غبار یکی از

فرهیخته گان و نخبگان کشور، احیا کننده روزنامه وطن برای اولین بار و نویسنده افغانستان در مسیر تاریخ، خواست تا از بوستان انسانیت و عدالت گلی را در آغوش بگیرد. داکتر یورش طبق رسم و رواج ملی خود توسط برادر ارشدش حاجی محمد یاسین شورش، آقای عبدالستار منعم مدیر مسئول روزنامه اتفاق اسلام در هرات و آقای عمید مستوفی ولایت هرات در آن زمان رسماً از دختر آقای

غبار خواستگاری نمودند. آقای غبار به خواسته شان لبیک گفته و دخترش داکتر دنیا غبار را به عقد داکتر عبدالکریم یورش در آورد.

خانواده ای آقای غبار مردم روشن فکر و با احساسی بودند و در ضمن مبارز در راه عدالت اجتماعی، دیموکراسی آزادی بیان و همیشه با ظلم و استبداد در ستیز بودند. فامیل غبار شکل مثلث را داشت که در راس آن میر محمد غبار و دو ضلع اش حشمت خلیل غبار و اسد احسان غبار بودند که با وصل شدن یورش به فامیل غبار مثلث فامیلی اش به مربع ملی تغییر شکل داد. یورش با مبارزات اش علیه استبداد، آشکار تر پا به عرصه ی وجود گذاشت.

داکتر یورش مدتی را با همسرش داکتر دنیا غبار که یکی از داکتر های ورزیده ای بخش نسائی ولادی شفاخانه ملالی کابل و همچنین نویسنده، شاعر و مبارز در راه عدالت و آزادی زن از قید مرد سالاری بود، زندگی را سپری کرد. تا اینکه داکتر دنیا غبار نظر به مشکلی که داشت عازم کشور امریکا گردید.

پس از مدت یکسال از آن دیار نظر به بعضی مسایل از داکتر کریم یورش کتباً درخواست طلاق نمود و یورش هم خواسته اش را لبیک گفت و از وصلت ای که با فامیل آقای غبار داشت جدا گردید.

پس از گذشت زمان باز روزگار، زندگی پر ماجرا اش را ورق زد. یورش پای بند ازدواج دیگری شد. این بار از شهر هریوا با فادیه که مادرش از شهر شام کشور سوریه بود و پدرش حاجی غلام فاروق بهبوزاده بردار خسر حسن شرق که مدتی صدراعظم کشور بود، قصد وصلت کرد. یورش این بار هم رسماً از دختر آقای بهبود زاده خواستگاری نمود و فامیل بهبوزاده ها به این وصلت ابراز رضایت نمودند و یورش بدین صورت با فادیه بهبوزاده ازدواج کرد.

یورش بار دیگر آشیانه ای کوچکی ساخت. این خانواده در مکروریان اول پلاک ۵۴ زندگی میکرد. هر چند سطح زندگی آن وقت، شایستگی خودش را نداشت به آن هم زندگی اش بد نبود و بدان راضی بود.

## دیگرگونی اوضاع سیاسی -- دستگیری و اعدام داکتر یورش

با کودتای سفید محمد داود، رژیم شاهی فرسوده ای چهل ساله افغانستان از میان رفت و اولین جمهوری افغانستان توسط یکی دیگر از خاندان محمدزائی ها پا به عرصه ای سیاست گذاشت. دوره ی دیگر سیاسی گریبان گیر روشن فکر و ملت شد. بعد از مدتی در دولت جمهوری، داکتر یورش از شفاخانه ابن سینا تبدیل و به صفت معاون شفاخانه ای جمهوریت که نو تاسیس بود از طرف وزرات صحت عامه آن زمان معرفی گردید.

در آن پست خدمات شایانی را برای مردم خود انجام داد که تا حال زبان زد مرد و زن این سر زمین است. داکتر یورش همیشه علاقه مند گفتگو های سیاسی بود و هیچگاه عقیده به مرام به کشور و مردم خود را معامله نکرد و براین عقیده با لبخند جان داد.

یورش حرفیست نا تمام که برآن باید درنگ کرد، کلامی است تغیر ناشده و نامیست که تکرار نخواهد شد. یورش سخن شرینی داشت و اندیشه ای زیبایی. از این رو از هر قشر جامعه دوستان زیادی داشت که از ان جمله میتوان از بزرگانی چون آقای میر غلام محمد غبار، آقای حشمت خلیل غبار، آقای قاضی امان الله، آقای اسد احسان غبار، آقای محمد نبی کوهستانی رئیس احصایه مرکزی آن وقت، آقای استاد محمد اعظم دیوانچگی، آقای صادق امگانی، عبدالروف چهل ستونی، مرحوم انجینر حفیظ صارم که آن هم به اثر توطیه ای پلان شده عبدالحی یتیم والی هرات و یکی از اعضای برجسته ای

حزب خلق جان خود را از دست داد، آقای واصف باختری رئیس اتحادیه شعرا و نویسندگان افغانستان در آن زمان، داکتر هادی بختیاری، داکتر عبدالله پویا، جنرال عبدالقادر، مصطفی رادمنش، شاد روان احمدظاهر آوازخوان فراموش ناشدنی کشور، آقای یمگانی، صدیق احمد احراری و مرحوم استاد ساریبان نام برد.

همه شان با یک اندیشه در راه ثبات امنیت، استقلال و آبادی میهن بودند. ولی افسوس که ناگهان طوفان سیاه با نوید وطن فروشی در سرزمین اریانا شروع به وزیدن نمود و کودتای سیاه هفت ثور ۱۳۵۷ را به ارمغان آورد. این ازدهای خون آشام اولین قربانی اش را در کام خود فرو برد که ان هم بقایای خاندان محمد زائی ها بود.

کودتای هفت ثور به کمک نیروی ارتش به فرماندهی جنرال عبدالقادر نیروی هوایی و اسلم وطنجار نیروی زمینی جمهوری محمد داود خان از پا در آمد که خودش کشته فامیلش زندانی شد. بدین ترتیب کودتای ثور پیروز گردید و بنام جمهوری دیموکراتیک خلق افغانستان پا به عرصه ای وجود گذاشت.

نورمحمد تره کی با اعضای برجسته ی حزب خلق در زمان کودتا به زندان داخل ولایت کابل محبوس بودند که توسط جنرال عمرزی از مرگ نجات یافتند. بعداً به فرمان تره کی دو نظامی را که سهم فعال در پیروزی کودتا داشتند اسلم وطنجار را به صفت وزیر مخابرات و جنرال قادر را به صفت وزیر دفاع تعیین نمود. جنرال قادر را که از دوستان نزدیک داکتر یورش بود همیشه با هم رفت و آمد های داشتند و حزب خلق از این ماجرا آگاهی کامل داشت.

این سرزمین بعد از کودتای ثور میدان زور آزمائی شرق اتحاد جماهیر شوروی و غرب امریکا و ناتو گردید. نقطه به نقطه ای این مرز بوم زیرسم ستوران به مخروبه تبدیل شد. داکتر یورش این نا هنجاری ها را تحمل نکرد چون دور از خواسته ی آدمیت و عدالت بود و همیشه انتقادش را از حزب خلق و پرچم و سازمان کا جی بی سریعاً اعلام میداشت. زبان یورش شمشیر برنده ای بر فرق استبداد بود. حکومت خلق و پرچم تاب نیاورد و یورش را ساعت ۴ عصر از شفاخانه جمهوریت دستگیر و در وزارت داخله توقیف نمود. چون قادر وزیر دفاع از ماجرا خبر گردید موضوع را با نور محمد تره کی در میان گذاشت و با اسرار جنرال قادر بعد از ۴۸ ساعت یورش از بازداشت گاه وزارت داخله رها گردید.

در دیدار با دوستان، شکوه از یک همصنفی و هم دیار خود داشت که آن شخص آصف پولیس است. گفت وقتی که من در توقیف بسر می بردم آصف هراتی درب را اتاق را باز کرد و چون من را دید ناجوانمردانه درب را بشدت بست و رفت. پس از چند لحظه دروازه اتاق دوباره باز شد و این مرتبه اسدالله امین با دو نفر بادی گارد تا دندان مسلح که در آن زمان رئیس جاسوسی اگسا بود بدون کدام حرف دیگر گفت: یورش مبارزات تو در نزد ما فراموش ناشدنی و قابل قدر است. اما هزار حیف که توده ای هستی. یورش گفت: سیگاری که بر لب داشتم به تاریکی ان اتاق بخشیدم و در جواب گفتم تو هنوز بچه ای ! او به آرامش در را بست و رفت. سازمان اگسا همیشه در جستجو به دام انداختن یورش و هم قطاران اش بود. در آن زمان حکومت خلق و پرچم پله های اوج اش را طی میکرد. یورش تمام وقت مصروف الهام بخشیدن به زخم های مردم بود. چه در شفاخانه جمهوریت یا در معاینه خانه، شاه و گدا خواستار یورش بود. مرد و زن او را دوست داشت و زندگی به همین منوال سپری میکرد.

داکتر عبدالکریم یورش دو فرزند از ازدواج دوم خود به یادگار گذاشت به نام های کیومرث یورش و سیاوش یورش. هنوز فرزندان اش را تنگ در آغوش نگرفته بود که دستانش قدرت خود را از دست

دادند و یورش به مشکل قلم در دست می‌گرفت و یا غذا می‌خورد. موصوف با متانت و استقامت زندگی پیش می‌برد و هیچگاه نا امید نشد چون به مردم ایمان داشت و همیشه می‌گفت .

کیم من دردمند ناتوانی  
اسیری خسته ای افسرده جانی  
تذروی آشیان بر باد رفته  
به دام افتاده ای از یاد رفته

ولی بدبختانه بگویم که یورش باید بی درنگ به اتاق عمل میرفت تا بالای نخاعی آن جراحی صورت می‌گردد و تا بلکه قدرت دستانش را باز یابد آن هم در خارج از کشور و لی افسوس که یورش هزینه ی عمل در خارج را نداشت آن هم در کشور های اروپائی.

بدبختانه بگویم یا خوشبختانه که برادر داکتر عبدالکریم یورش آقای داکتر محمد مبین شورش در کشور امریکا زندگی می‌کرد که همق قدرت سیاسی داشت و هم توان مالی و می توانست یورش را برای تداوی به امریکا بخواهد و از مرگ حتمی که در انتظارش بود از طرف رژیم دیموکراتیک خلق و مرگ تدریجی که به آن دست و پنجه نرم میکرد نجات دهد. ولی افسوس و صد افسوس که جناب آقای داکتر صاحب شورش این بزرگواری را برای برادر کوچک اش نکرد.

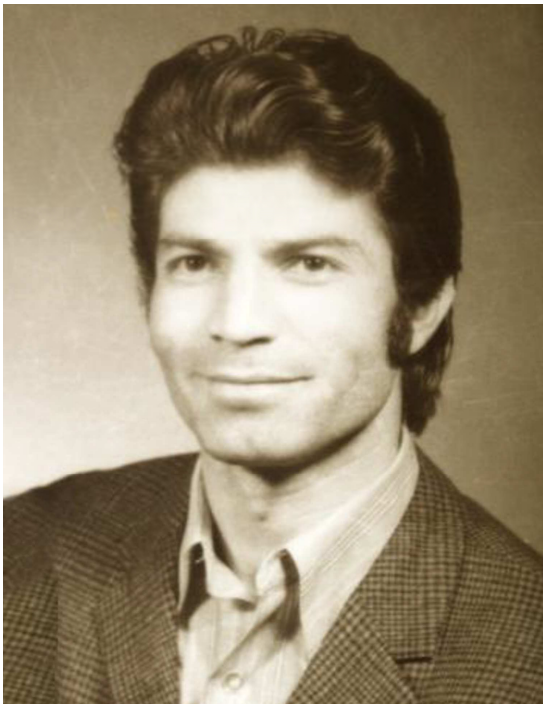
و در عوض با سر بلندی و افتخاری که هر گز فراموش نخواهد شد برای مافیای مجاهدین افغان که به خاطر پول، وطن شان را نا بود کردند با شتاب زده گی از دولت وقت امریکا دالر دریافت نمود و فرستاد تا خانه اش را ویران کنند و کودک هم دین و هم آئین شان را به خاک و خون بکشند معلول و بیچاره کنند و این کار را هم کرد تاریخ شاهد است.

ولی یورش این شایسته سالار سرزمین رازی و انصاری از پا نیفتاد و مقاومت کرد. تا بلاخره یک جراح امریکائیکه در شفاخانه ی جمهوریت آمده بود به یورش گفت من ترا عمل می‌کنم. اما با امکانات ایکه درین شفاخانه است: ۹۰ فیصد مرگ و فقط ۱۰ فیصد زندگیست. انتخاب با توست. چون روح بزرگی داشت، یورش این خطر بزرگ را در زندگی قبول کرد. بدون اینکه سپاس گزار کسی باشد مردانه وار به اتاق عمل رفت گر چه دوستانش اسرار زیاد کردند تا منصرف شود ولی یورش نپذیرفت. بدینسان، از مرگ حتمی نجات یافت.

داکتر جراح با یورش سر فراز از اتاق عمل بیرون آمدند و روزانه ۱۵ تا ۱۸ قرص استفاده می‌کرد. نا گفته نباید گذاشت که مدت عمل شش ساعت را در بر گرفت.

پس از گذشت مدت زمانی، داکتر یورش باید جهت ویزیت به خارج از کشور میرفت چون داکتر جراح به امریکا بر گشته بود. ولی یورش هزینه سفر را نداشت تا بلاخره اندک پولی را قرضه گرفت و رهسپار کشور هندوستان شد. در بر گشت وضعیت جسمی اش یک اندازه بهتر بود و زندگی اش داشت خوب میشد.

ولی داد از روند روزگار که آن هم با یورش کج کرده بود. روند سیاسی هم در کشور دستخوش حوادثی شد. شبانگاهان جنرال قادر وزیر دفاع رژیم خلق و فرماندهای نیروی هوایی در پیرزوی کودتا هفت ثور ۱۳۵۷ و آقای میر علی اکبر رئیس شفاخانه ای جمهوریت با توافق کا جی بی و اگسا دستگیر شدند. بی درنگ داکتر یورش در نظارت خانه های صدارات هم تحت توقیف قرار گرفت. و دیر تر روانه ریاست اگسا یا پولیس مخفی رژیم خلق شد. در آن زمان اگسا در شش درگ کابل موقعیت داشت. اسدالله امین برادر حفیظ الله امین یک زمانی رئیس جمهور کشور، رئیس آن سازمان بود.



زنده یاد کریم یورش یکی از مبارزین راه آزادی انسان، عدالت اجتماعی، و حفظ ارزش های والای معنوی در سر زمین ما بود. دولت دست نشانده ای حزب خلق و پرچم هیچ گاه توان مشاجره را با وی نداشت لهذا سازمان سیاسی اگسا یورش را در بند نگهداشت. بعد از شکنجه های زیاد مثل صد ها مبارز دیگر او را به زندان مخوف پلچرخي پلاک ۲ منزل اول مربوط زندانیان سیاسی انتقال داد. داکتر یورش در زندان همراهی استاد رستاخیز، واصف باختري و طاهر بدخشي در یک سلول بودند.

زندان پلچرخي یکی از زندان های بزرگ افغانستان بشمار میرود که توسط دادو خان اولین رئیس جمهور کشور ایجاد گردید. در زمان حکومت خلق زندان پلچرخي مقررات خاص خود داشت که توسط تورن سید عبدالله قوماندان زندان که از دوست های نزدیک امین بود بالای محبوسین اعمال میشد. هر ماه دو مرتبه به اقارب زندانی اجازه فرستادن غذا و لباس بداخل زندان داده میشد. درب غربی زندان پلچرخي هر پانزده روز شاهد هزاران انسان بود که برای جویا شدن احوال زندانی شان از ساعت ۴ صبح الی ۵ عصر در سرما و گرما انتظار می کشیدند تا نوبت شان سر رسد. لباس و غذا ایکه از خانه آورده بودند به سر باز موظف تسلیم میکردند. از آن طرف لباس چرک شده زندانی را به خانواده اش می آوردند. در هر پایوازی تعدادی از لباس های زندانیان مسترد میشد و سر باز می گفت که موصوف در زندان نیست و آن نشانه ای اعدام زندانی بود.

نا گفته نباید گذاشت که یورش با امان الله پولیس که از جاده شمالی مسجد جامع هرات بود بر خورد خوش آیند نداشت. اما با ان هم زمانیکه یورش در زندان بود احوال او را به خانواده و از خانواده به او میرساند و چیز هاییکه ضرورت داشت در خفا به داخل زندان میبرد. فامیل یورش برای همین سپاس گذار آقای امان اله جان پولیس است.

روزگار به همین منوال سپری میشد و یورش در انتظار زن و فرزند در بند بود و هیچگاه این انتظار پایان نیافت. یورش همچنان در زندان بود تا اینکه دولت حفیظ الله امین توسط ارتش اشغالگر از میان رفت و یک مهره دیگری از روس ها بنام ببرک کارمل قدرت سیاسی را در کشور بدست گرفت. این وطن فروش و نقض کننده ای حقوق بشر در شب اول قدرت سیاسی نظامی را که بدست گرفته بود، نا جوانمردانه داکتر کریم یورش، استاد رستاخیز و آقای طاهر بدخشي را مثل صد ها مبارز دیگر در پولی گون های پلچرخي اعدام کرد. بدین سان در تاریخ کشور از خود و روند سیاسی خود فیج ترین اعمال را به یاد گار گذاشت.

\*\*\*\*\*\_\*\*\*\*\*

رفیع یورش

برادر زاده ای داکتر کریم یورش

۱۵ حمل ۱۳۸۹